

یادداشت

آینده خاورمیانه
«مثلثی با قاعده متزلزل»

سیدمحمد حسینی

سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران
در عربستان سعودی

سفر اخیر محمد بن سلمان به آمریکا در چارچوب فصل جدیدی از روابط آمریکا با عربستان قابل تبیین است. از منظر تئوری‌های روابط بین‌الملل، رویکرد آمریکا به عربستان را از منظر «موازنه‌سازی از دور» (Offshore Balancing) و رویکرد عربستان به آمریکا را از منظر «سیاست مصون‌سازی» (Hedging Policy) می‌توان تبیین نظری کرد. استراتژی کلان آمریکا در سیاست بین‌الملل، حفظ و تداوم هژمونی از طریق ممانعت از ظهور هژمون‌های منطقه‌ای است و راهبرد این استراتژی «توازن‌سازی دائمی» در زیر سیستم‌ها و مناطق است. این توازن‌سازی گاه غیرمستقیم و گاه غیرمستقیم و از راه دور و از طریق هم‌پیمانان آمریکا انجام می‌شود. برای قدرت هژمون فرقی ندارد، هر بازیگری که قصد هژمونی در سطح مناطق را در سر بپروراند یا در مسیر آن حرکت کند، الزاماً باید از طریق تقویت رقیب آن بازیگر متوازن و جلوی هژمونی او گرفته شود حتی اگر آن بازیگر اسرائیل نزدیک‌ترین متحد آمریکا و مستظهر به لابی‌های قدرتمند یهودی داخل آمریکا باشد. کمپاینکه آمریکا در جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل مانع از ضربه آخر اسرائیل به مصر شد و موشه دایان، وزیر جنگ اسرائیل اعلام کرد: «در آستانه ضربه نهایی به مصر و اشغال قاهره، کسینجر به ما صلحی تحمیل کرد که به سود اعراب بود». منطق رفتار آمریکا در سال ۱۹۷۳ مشخص بود؛ اسرائیل باید ایمن باشد، در منازعات منطقه‌ای هم پیروز باشد اما اسرائیل حق هژمون‌شدن در خاورمیانه را ندارد. کمپاینکه انگلیس و آلمان و فرانسه نیز در اروپا چنین حقی را از دیدگاه آمریکا نداشتند و کمکان ندارند و باید در یک توزیع نامتوازن قدرت، یکدیگر را متوازن کنند و هکذا سایر مناطق.

از منظر استراتژیست‌های آمریکایی پس از ۷ اکتبر و به‌خصوص پس از جنگ ۱۲ روزه موازنه قدرت در خاورمیانه به سود اسرائیل تغییر یافته اما مدل مطلوب آمریکا در خاورمیانه ساختاری از قدرت متوازن‌شده میان ترکیه، عربستان و اسرائیل است. در این مثلث، اسرائیل نقش قاعده‌مثلث را ایفا می‌کند؛ یعنی در ابعاد امنیتی و نظامی نسبت به عربستان و ترکیه برتری دارد اما این برتری نباید به هژمونی تبدیل شود؛ پس آمریکا به دنبال تقویت جایگاه عربستان در خاورمیانه است تا:

- مانع از هژمونی اسرائیل در منطقه شود،
- جهان عرب را از طریق سرشاخه کشورهای عربی یعنی عربستان با آمریکا همراه کند،
- از قدرت مالی و سرمایه‌گذاری آمریکا برای تقویت اقتصاد آمریکا بهره‌برد،
- امنیت انرژی در خلیج فارس را حفظ و کنترل کند،
- همراهی سیاسی و مالی عربستان را در طرح صلح غزه و پیاده‌کردن آن طرح در زمین غزه به دست آورد،
- پروژه ابراهیم (طرح عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل) را با الحاق عربستان تقویت کند،
- نظم منطقه‌ای بیرون‌زاد در خلیج فارس را ایمن و حفظ کند،
- همراهی عربستان در جنگ احتمالی با ایران یا مهار ایران را به دست آورد،
- عربستان را در ایجاد نظم آتی منطقه‌ای با اسرائیل و ترکیه همراه کند،
- دکترین سه‌ستونی ترامپ را در قالب مثلث اسرائیل، ترکیه و عربستان پی‌ریزی کند.

انگیزه‌های عربستان نیز از تعمیق روابط با آمریکا و به‌خصوص شخص ترامپ در چارچوب سیاست هجینگ (مصون‌سازی یا بیمه‌سازی) قابل درک است:

- عربستان با وجود تنوع‌بخشی در روابط با قدرت‌های بزرگ که از سال ۲۰۱۰ آغاز کرده است، کمکان تضمین‌کننده اصلی بقای خود را آمریکا می‌داند،
- عربستان، هژمون‌طلبی اسرائیل را تهدیدی موجودیتی برای کشورهای عربی در بلندمدت می‌داند،
- عربستان جنگ آمریکا علیه ایران را تهدیدی علیه ثبات منطقه‌ای می‌داند و تغییر رژیم در ایران را نیز لزوماً به نفع مصالح بلندمدت کشورهای عربی نمی‌بیند، بلکه جمهوری اسلامی ضعیف و مهارشده (و پیش‌بینی‌پذیر) را به فروپاشی جمهوری اسلامی ترجیح می‌دهد. بر این اساس عربستان با دیپلماسی پنهان به دنبال ممانعت از جنگ اسرائیل علیه ایران است،
- حمله اسرائیل به قطر زنگ خطری برای کشورهای عربی از جمله عربستان است؛ تجربه حسنی مبارک و رهاکردن او توسط کاخ سفید و بی‌عملی در قبال حمله به آرامکو، پیش‌روی حاکمان عربستان است، پس سعودی‌ها به دنبال تضمین امنیتی پایدار از آمریکا هستند،
- خرید تجهیزات نظامی پیشرفته، هواپیمای اف-۳۵ و تقویت برنامه هسته‌ای عربستان در ازای سرمایه‌گذاری ۶۰۰ میلیارد دلاری و وعده افزایش آن به یک تریلیون دلار، دستور کار محمد بن سلمان را در این سفر تشکیل می‌داد،
- عربستان هم به دنبال «جانمایی» مناسب برای عربستان در نظم آی منطقه‌ای و نظم در حال شکل‌گیری جهانی است،
- تقویت روابط عربستان با آمریکا قدرت چانه‌زنی آنها را در قبال متحدان و رقبای منطقه‌ای عربستان از قبیل ترکیه، ایران، اسرائیل و قطر تقویت می‌کند،
- ایضا تقویت روابط با آمریکا قدرت چانه‌زنی آنها را در قبال سایر قدرت‌های بزرگ نظیر چین و روسیه و اروپا تقویت می‌کند،
- سعودی‌ها، شرایط نه جنگ و نه صلح میان ایران و اسرائیل را موقتی می‌دانند و با ترسیم سناریوهای گوناگون، بقای خود را در صورت تحقق هر سناریو در گرو تقویت پیوند سیاسی و امنیتی با آمریکا می‌دانند،
- در نهایت عربستان نیز خواهان نقش‌آفرینی در نظم سه‌ستونی ترامپ با مشارکت اسرائیل، ترکیه و عربستان است؛ نظمی که قاعده‌ای نامعلوم و سست دارد و نتیجه منازعه ایران و اسرائیل (جنگ احتمالی پیش‌رو) می‌تواند این مثلث را منهدم یا تثبیت کند.



کواکبیان از پیام پزشکیان به ترامپ گفت؛ وزارت خارجه تکذیب کرد

میانجیگری عربستان؛ در سایه اختلاف روایت‌ها

نشد... این سخنان، ولو در سطح یک موضع‌گیری رسانه‌ای، نشان‌دهنده گشایش احتمالی در نگاه کاخ سفید به موضوع ایران تلقی شده است. پیش از این نیز برخی گزارش‌های غیررسمی حاکی از علاقه‌مندی عربستان به کمک در کاهش تنش ایران و آمریکا بود. شبکه سی‌ان‌ان در گزارشی گفته بود ریاض آمادگی خود را برای میانجیگری به منظور رسیدن دو طرف به توافقی جدید اعلام کرده است. هم‌زمان، جزئیاتی از روند رسمی تبادل پیام‌ها نیز منتشر شده است. پیش از سفر اخیر بن‌سلمان، رئیس سازمان حج و زیارت ایران پیام مکتوب پزشکیان را به وزیر کشور عربستان تحویل داده بود؛ پیامی که خبرگزاری رسمی عربستان (واس) درباره محتوای آن سکوت کرد. همین سکوت رسانه‌ای، به‌ویژه در فضای سیاسی فعال ایران، زمینه شکل‌گیری گمانه‌زنی‌هایی مانند سخنان کواکبیان را فراهم آورد؛ گمانه‌هایی که وزارت خارجه ایران با قاطعیت رد کرده است. روابط نزدیک بن‌سلمان و ترامپ، همراه با پیوندهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی دیرینه ریاض و واشنگتن، موجب شده برخی ناظران احتمال نقش‌آفرینی عربستان در مدیریت روابط تهران-واشنگتن را جدی‌تر تلقی کنند. بااین‌حال، فقدان تأیید رسمی از سوی تهران و تأکید دستگاه دیپلماسی بر ماهیت صرفا اداری و مذهبی مکاتبات اخیر، نشان می‌دهد مسیر هرگونه گفت‌وگوی احتمالی هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

وحیده کریمی: سفر اخیر محمد بن‌سلمان، ولیعهد و نخست‌وزیر عربستان سعودی، به ایالات متحده و دیدار او با دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، بار دیگر موضوع امکان گشایش در مناسبات ایران و آمریکا را در کانون توجه تحلیلگران قرار داده است؛ به‌ویژه آنکه برخی روایت‌ها از انتقال پیام رئیس‌جمهور ایران به ترامپ در جریان این سفر حکایت دارد. مصطفی کواکبیان، فعال اصلاح‌طلب و نماینده پیشین مجلس، در گفت‌وگویی با «عصر ایران» مدعی شد بن‌سلمان در این سفر، حامل پیامی از سوی مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور ایران بوده است. او گفت: «نامه‌ای از طرف آقای رئیس‌جمهور داده شد به بن‌سلمان و ایشان هم بردند برای آقای ترامپ و آقای ترامپ هم بلافاصله موضع‌گیری کرد». به گفته وی، مضمون پیام، اعلام آمادگی ایران برای آغاز گفت‌وگو با آمریکا «بدون پیش‌شرط و دیکته مواضع» بوده است.کواکبیان در توضیح بیشتر محتوای این پیام اظهار کرد: «ما حاضر هستیم بنشینیم با همدیگر صحبت بکنیم؛ نه صحبتی که از سر تسلیم باشد و اینکه شما دیکته بکنید، بلکه باب گفت‌وگو را باز می‌کنیم». او افزود این اقدام «با اجازه رهبری» صورت گرفته و به باور وی، همین پیام موجب شده ترامپ فوراً سیگنال آمادگی برای آغاز یک روند مذاکره را مخابره کند. در ادامه، کواکبیان نتیجه گرفته است: «این قرائن نشان می‌دهد ما به دنبال جنگ نمی‌رویم». در نقطه مقابل،

در اقتصاد ایران، هر روز نسخه‌های «شبه‌علمی» از دلان رسانه بالا می‌روند و تکثیر می‌شوند. بازی به بورس کشاندن کالاهایی مانند بنزین و خودرو برای اکتشاف قیمت واقعی آنها(ا) قرار است با حذف قیمت‌گذاری دستوری دنبال شود. شعارهای «لغو قیمت‌گذاری دستوری»، «حذف ارز ترجیحی» و «یارانه‌های پنهان» می‌توانند تمام کمپین‌های خالی سیاست -از اصولگرا تا تکنوکرات- را پر کنند تا در این «حرفای مدام»، هیچ تریبونی نیاز به مواجهه با حقیقت نداشته باشد. درحالی‌که تورم پاییز ۱۴۰۴ به ۵۰ درصد هم رسیده است،

مسئولان اقتصادی همچنان «قیمت‌گذاری دستوری» را عامل «گرفتارشدن اقتصاد کشور» و «مانع رشد طبیعی بازارها» معرفی می‌کنند. بر این اساس، دولت باید «قیدوبندهای پیش پای تولید (قیمت‌گذاری دستوری) را از میان بردارد و اجازه دهد تولید نفس بکشد». ملاک تمام قیمت‌ها هم باید قیمت‌های جهانی با مبدل نرخ ارزی باشد که هر روز بالاتر می‌رود. اگرچه واقعیت این است که هم‌اکنون نیز قیمت محصولی با کیفیت مشابه در ایران و کشوری اروپایی (مثلاً آلمان) نه‌تنها ارزان نیست بلکه به‌سراگران هم باشد و اگر کالایی با کیفیت پایین‌تر در ایران به قیمتی ارزان‌تر فروخته می‌شود، به این معناست که از مواد اولیه ارزان‌تری استفاده کرده و این موضوع نمی‌تواند خللی در سودآوری و «رشد طبیعی» بازارهای مورد ادعا داشته باشد. با این حال، «حساس وظیفه» برای بالابردن بهره‌وری در اقتصاد ایران، دانشمندان اقتصاد را وامی‌دارد تا برای «تصمیمات سخت» توجیه نظری فراهم کنند؛ غافل از آنکه «قیمت‌گذاری» اصولاً شرط بقای کاربست اقتصاد سیاسی ایران است و حذف آن بدون تحول بنیادین در این کاربست امکان‌پذیر نیست. برخلاف سرمایه صنعتی که با «کار مولد» رشد می‌کند، اقتصاد رانتی ایران اصولاً متکی به استخراج منابع طبیعی است و تحقق ارزش‌افزوده در آن کمتر به «کار مولد» بستگی دارد. وقتی حلقه تولید ارزش بیرون از مرزها رخ می‌دهد، سرمایه داخلی بیشتر به حلقه «توزیع» وارد می‌شود تا چرخه انباشت سرمایه تکمیل شود. به بیان دقیق‌تر، ساختار رانتی و تجاری کشور بر صادرات منابع طبیعی و تصاحب بخشی از ارزش اضافی تولیدشده در جهان -از طریق واردات ارزان با نفت گران- و استثمار پراکنده کارگران داخلی استوار است. در این فرایند، عواید حاصل از صادرات منابع طبیعی صرف واردات کالای نهایی و واسطه‌های داخل کشور می‌شود تا محور اصلی توزیع و فروش (تحقق ارزش محصولات وارداتی) باشد. وضعیت نیروی کار هم متناظر با همین منطق است. سهم کار مولد در ارزش‌آفرینی به صورت ساختاری محدود شده است. آنها

پیش از اینکه ارزش جدیدی خلق کنند، ساعات طولانی برای دریافت مزد اندکی در چرخه تحقق و گردش ارزش اضافی جهانی مشغول هستند؛ یعنی زمان خود را بیشتر صرف بیکاری طاقت‌فرسا در چرخه موزان؛ توزیع یا فروش محصولات وارداتی می‌کنند. درواقع نیروی کار ایران ارتباط چندانی با حلقه تولید جهانی سرمایه ندارد و فعالیت آنها در حلقه توزیع (مثل عاملیت فروش، بسته‌بندی، بازاریابی، خدمات مصرف محصولات و بندگاری) رخ می‌دهد. مختل‌شدن ارتباط انباشت سرمایه با کار مولد، موجب شده اصلاً نیازی به جبران خدمات عوامل تولید نباشد و دستمزدها همیشه در سطوح حداقلی حفظ شود. در این چارچوب، در بخش‌ها و صنایع مختلف، تصاحب ارزش و انباشت به صورت کاملاً نامتوازنی رخ می‌دهد. درحالی‌که کمتر از یک درصد اشتغال ایران در بخش‌های استخراج نفت و معادن شاغل هستند، این دو بخش تا ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی را از آن خود می‌کنند. از طرف دیگر، صنایع مستقیم وابسته به نفت و معادن همچون پتروپالایشی‌ها، ذوب‌آهن و فولاد با سهم چهارپدرصدی از اشتغال کشور، صاحب بیش از ۱۵ درصد از ارزش‌افزوده هستند. وقتی سهم نیروی کار در تولید ارزش‌افزوده تا این سطح پایین که داشته می‌شود، عوایدش هم در بین آنها توزیع نمی‌شود. علاوه بر این، تحریم موجب شده صدها تراستی که با بانک‌ها، پتروپالایشی‌ها، معادن و سایر صنایع کار می‌کنند، در رقابت با الیگارش‌ی رشدیافته در ۲۰ سال گذشته، مدعی سهم بزرگی از عواید منابع طبیعی باشند.

در «چرخه ناقص انباشت سرمایه» که به سمت رانت و تجارت بیرونی قفل شده، «ممانعت از مولدشدن» بخشی از ضرورت بازتولید نظم موجود است. به این دلیل ساده که اصولاً ارزش اضافی نه از «کار مولد» بلکه از تفاوت قیمت‌های جهانی، رانت ارزی و اختلاف ارزش مبادله‌ای استخراج می‌شود. بنابراین مولدشدن سرمایه و نیروی کار، نه «مشکل» بلکه «کارکرد» نظام موجود است. به بیان بهتر، «مولدنبودن» محصول تبلی، فرهنگ یا حتی صرفاً «بی‌برنامگی دولت» نیست؛ ضرورت ساختاری منطق انباشت در یک اقتصاد رانتی-تجاری پیرامونی است. مولدشدن نیروی کار، در حکم تهدیدی برای بخش عمده سرمایه مسلط است؛ چون با مولدشدن کار و تقویت تولید داخلی، از سود واردات کم می‌شود و رانت ارزی و سودهای بادآورده تجاری کاهش می‌یابد. از طرف دیگر، مولدشدن کار ترکیب طبقاتی اقتصاد را دگرگون می‌کند. در این دگرگونی، طبقه کارگر صنعتی قدرتمند می‌شود و

دستوری برای حذف «قیمت‌گذاری دستوری»



ابوالفضل کرمانی

اتحادیه، مطالبه‌گری و حقوق جمعی شکل می‌گیرد و بنابراین سرمایه تجاری-رانتی جایگاه مسلط خود را از دست می‌دهد. مسئله «قیمت‌گذاری دستوری»، «اعطای یارانه» یا «تخصیص ارز ترجیحی» در این سازوکار معنا می‌یابد. این پدیده‌ها همگی کارکردهایی نظام‌مند برای بازتولید نظم انباشت سرمایه رانتی-تجاری هستند، نه تصمیمات حمایتی خلق‌الساعه و تصادفی که گه‌گاه برای حمایت از اقشار محروم اجرا می‌شوند. وقتی انباشت بر استخراج و تفاوت قیمت‌های جهانی استوار است، بازتوزیع و قیمت‌گذاری نقش حیاتی در ایجاد

تقاضایی دارد که بتواند ارزش کالاهای وارداتی را محقق کند. برخی منتقدان، به‌خصوص نهادگرایان ایرانی، «بازتوزیع» را به‌عنوان حلقه‌ای بیرون از قاعده سرمایه می‌فهمند که باید با «تدابیر دولتی» به آن تحمیل شود. درصورتی‌که «بازتوزیع» حلقه‌ای ضروری در تداوم سیستم انباشت سرمایه‌دارانه است، «بازتوزیع» پیش‌شرط تعادل پویای سرمایه جهانی پیش از اصابت بحران اقتصادی است؛ به این صورت که باید مجموع ارزش‌های مستسّر در کالا و خدمات (برداختی به عوامل تولید) در ابعاد جهانی با مجموع قیمت این کالا و خدمات در کل جهان معادل باشد. وقتی دستمزدهای پایین نیروی کار ایرانی -ساک- در سرزمینی که بخش درخرو توجّهی از ارزش مستسّر در کالا و خدمات جهانی (منابع طبیعی) از آن آمده -رای خرد و «تحقق ارزش» سرمایه جهانی (چینی یا غربی) ناتوان باشد، رشد مصرف الیگارش‌ی ایرانی (هزارک بالای جامعه) در داخل و خارج از کشور (به واسطه فرار سرمایه) جای آن را می‌گیرد که خود عامل تعدّید بحران خواهد بود. اگرچه «یارانه انرژی» و «قیمت‌گذاری دستوری» بخشی از مزد پرداخت‌نشده به شاغلان هستند که عدم پرداخت آنها بازتولید نیروی کار را مختل می‌کند، ولی در اصل آنها را باید حافظ واقعی نظم انباشت دانست. به عبارت دیگر، «قیمت‌گذاری»، «مزد پرداخت‌نشده» است، اما نه به نفع کار بلکه برای حفظ حداقلی از قدرت خرید تا مصرف تولیدات رانتی تضمین شود. در این سازوکار، «قیمت‌گذاری دستوری» نه امتیازی برای مصرف‌کنندگان بلکه تضمین‌کننده ثبات شرایط رانتی اقتصاد به نفع مافیای پتروپالایشی و معدنی است و در حقیقت به جای اینکه بازتوزیع عواید از سرمایه به کار را انجام دهد، به بازتوزیع عواید بین خود سرمایه‌داران رانتیو تولیدکنندگان خرد می‌انجامد. درواقع «قیمت‌گذاری» نه مانعی بر سر راه فعل‌وانفعالات سرمایه ایرانی بلکه شرط بقای این سیستم است. در شرایطی که تقریباً تمام مواد اولیه حیاتی اقتصاد -از ورق فولادی و شیشه گرفته تا پلی‌اتیلن، حلال‌ها و روغن‌پایه و سیمن- با قیمت‌های جهانی و بعضاً بالاتر به صنایع پایین‌رستی فروخته می‌شوند، سقّی که بر قیمت کالاهای نهایی و مصرفی مثل لبنیات، شوینده‌ها و دارو گذاشته می‌شود، درواقع ضامن مصرف محصولات بی‌کیفیت بادشده در جامعه‌ای است که دستمزدهای پایین نصیب مردم می‌شود. اگر بنا بر افزایش حاشیه سود تولید محصولات نهایی باشد، با توجه به محدودیت قدرت خرید، باید از قیمت مواد اولیه ورودی به محصولات نهایی کم شود؛ که این اقدام کاهش سود الیگارش‌ی پتروپالایشی و معدنی را در پی دارد. بنابراین شعار «حذف قیمت‌گذاری دستوری» نه‌فقط نادرست بلکه غیرعملی است. اقتصاد رانتی ایران بدون نوعی کنترل دولتی بر قیمت کالاهای مصرفی اساساً قادر به بازتولید خود نیست. عجیب آنکه همان الیگارش‌ی پتروپالایشی و معدنی که ظاهراً علیه قیمت‌گذاری موضع می‌گیرد، در عمل بیش از هرکس به بقای آن نیاز دارد؛ چون سقف قیمت‌های دستوری، مصرف انحصاری تولیدات بی‌کیفیت را در بازاری با دستمزدهای پایین تضمین می‌کند. در این ساختار، «لغو قیمت‌گذاری» نه سیاستی قابل اجرا برای آزادسازی بازار بلکه نوعی فانتزی تکنوکراتیک است. در اقتصاد ایران، سودهایایی حتی بالاتر از آنچه برای «رشد طبیعی بازارها» مورد نیاز است، در حلقه‌های ابتدایی‌تر (صنایع بالادستی) جمع می‌شود. هم‌پوشانی و تداخل مالکیت صنایع بالادستی (پتروپالایشی‌ها، فولادی‌ها و معادن) و پایین‌دستی (لاستیک، شوینده‌ها، داروسازی و کابل و سیم‌های فلزی)، موجب شده هلدینگ‌های بزرگ و کلان‌سرمایه‌داران بیش از آنچه قرار است در صنایع پایین‌دستی از دست

بدهند، قبلاً در صنایع بالادستی جذب کرده باشند. در این شرایط، نتیجه حذف «قیمت‌گذاری دستوری» نه افزایش رقابت است و نه رشد تولید؛ حاصل آن جهش شدید قیمت کالاهای ضروری، حذف معدود تولیدکنندگان کوچک ناتوان از رقابت با کالای خارجی و تشدید تمرکز قدرت در دست تراست‌های بالادستی خواهد بود که در نهایت بحران سیستم را به دنبال دارد. مسئله‌ای که باید با نفوذ بیشتر گروه‌های خریبه حاکمیتی در مناطق حاشیه‌نشین و گسترش شبکه آنها جبران شود. نکته محوری این است که «قیمت‌گذاری دستوری» برخلاف نامش، کارکرد طبیعی نظم رانتی ایران بوده و اتفاقاً حذف آن یک تصمیم کاملاً دستوری و اراده‌گرایانه است، نه برعکس. درواقع، اقتصاد رانتی ایران بیش از هر چیز متکی به حفظ دوگانه ظاهری «آزادسازی» و «قیمت‌گذاری» است؛ اولی برای توجیه افزایش سود بالادستی و دومی برای تضمین فروش محصولات بی‌کیفیت به جامعه‌ای با حداقل قدرت خرید.

یادداشت

فیلترینگ وفیلترگیت؟



محمودعباس‌زاده‌مشکینی

سخنگوی کمیسون امنیت ملی
و سیاست خارجی مجلس یازدهم

در بین تمام واقعیت‌ها و روایت‌های نقل‌شده از دوران دفاع مقدس هشت‌ساله که شنیده‌ام، این یکی خیلی به دلم نشست که می‌گفتند: در دفاع مقدس، خط مقدم «فرماندهان جلوتر حرکت می‌کردند و سپس به سربازها فرمان می‌دادند بیا» ولی در سایر جنگ‌ها فرماندهان در سنگرهای امن می‌نشستند و به سربازها می‌گفتند برو... .

اقدام جدید شبکه اجتماعی-رسانه‌ای ایکس (توییتر سابق) در ارائه دسترسی آزاد به آی‌پی مشتریان این شبکه و علنی‌شدن آی‌پی خیلی از مدیران و مسئولان ایرانی که برخلاف مردم از اینترنت سفید (بدون فیلتر) استفاده می‌کنند، یکی از ظریف‌ترین تفاوت‌های گردانندگان جنگ هشت‌ساله را با کشورداران دوران ۳۷ساله نشان می‌دهد، هرچند برخی از کشورداران محترم و یقه‌سفید، سوخت و اعتبار و حق مدیریت در دوره ۳۷ساله را از همان دوران هشت‌ساله وام گرفته‌اند.

اینجاست که یکی از راه‌های کم‌توفیق مسئولان در کشورداری برخلاف توفیق‌های مداوم رزمندگان در دفاع مقدس آشکار می‌شود. اگر از نگارنده سؤال کنند نقطه آغازین انحراف از مسیر عدالت و افتادن در مسیر ناکارآمدی و نارضایتی‌پروری کجاست، به ضرس قاطع پاسخ می‌دهم از روزی که در این کشور مسئولان و مدیران، برای خودشان یا طیف‌های خاصی حقوق ویژه تعریف کرده و جامعه را طبقاتی کردند در حالی که در جریان انقلاب مردم در انتظار تحقق جامعه اسلامی بودند که یکی از مظاهر آن «بی‌طبقه‌بودن» است و جامعه اسلامی، جامعه علوی، جامعه بی‌طبقه

ایجاد جایگاه خاص برای مسئولان و مدیران در مراسمات، دفاتر مجلل، سهمیه‌های متنوع، حق و حقوق خاص و بالاخره امروز هم اینترنت بدون فیلتر. و این در حالی است که بخش غالبی از ایرانیان وطن‌پرست در ایام جنگ ۱۲روزه که بخشی از جنگ در فضای مجازی از جمله ایکس بود برای دفاع از وطن مواجه بودند و دربه‌در دنبال فیلترشکن بودند. چرا؟ آ یا در کشور ما از بین ۸۵ میلیون ایرانی فقط چند هزار نفر مقامات مسئول آدم‌های مطمئن و متعهد هستند و در صورت دسترسی به اینترنت سفید رفتارشان کاملاً معصومانه است و بقیه مردم حتی برای برخورداری از اینترنت فاقد فیلتر، قابل اعتماد نیستند؟ البته نگارنده مدافع فضای مجازی فاقد مدیریت و عقلانیت نیست، لیکن این نحوه نگاه به یک مسئله کاملاً فنی و ساده‌سازی موضوع و دستکاری آن و تعریف حق ویژه برای یک طبقه و بسترسازی برای راه‌اندازی کسب‌وکار پرسود برای مافیای فیلترشکن‌فروش و ... نمونه بارز از مدیریت ناکارآمد نیست، اگر توکیوم خیانت؟

سیاست‌گذاران کشور اگر دغدغه مشارکت مردم، سرمایه اجتماعی نظام سیاسی و امنیت و بازدارندگی درون‌زا دارند باید به خود بایند که این شیوه‌های فاقد منطق کارشناسی و عدالت، اعتماد مردم را به باد می‌دهد و افت پدیده دولت-ملت است.

ارتباط با

روزنامه شرق

t.me/aloshargh

WWW.SHARGHDAILY.IR

سازمان آگهی‌های

روزنامه شرق

۸۶۰ ۳۶ ۱۱۹

WWW.SHARGHDAILY.IR